

من فقط کسی هستم که وقتی بقیه شما هنوز

در خوابید، بیدار شده است. (بودا ص ۲۸۱)

رمان ببر سفید سیمای دوگانه‌ای از هند امروز را که در آستانه یک جهش بزرگ اقتصادی و تکنولوژی قرار گرفته است، با آشنایی‌زدایی از سیمای هند آشنای قدیم بازسازی می‌کند. آرویند ادیگا نویسنده این کتاب از جمله نویسندگان هندی است که به نویسندگان هندی-انگلیسی معروفند. از آغاز رمان‌نویسی در هندوستان، رمان‌ها به زبان‌های مختلف منطقه‌ای نوشته می‌شوند، و زبان انگلیسی نیز به عنوان یکی از همین زبان‌ها پس از مقاومت‌های بسیار از سوی منتقدان و جامعه سرانجام‌پذیرفته شده است. امروزه نویسندگان هندی-انگلیسی از موفق‌ترین رمان‌نویسان هندی هستند و در سایه تلاش آنها ادبیات داستانی هند به موقعیت مطلوبی در جهان دست یافته و جوایز بین‌المللی متعددی را از آن خود کرده است. این نویسندگان ویژگی‌های مشترکی دارند؛ اغلب مهاجرت کرده‌اند، در رشته زبان و ادبیات انگلیسی یا رشته‌های مرتبط تحصیل کرده‌اند، به زبان انگلیسی می‌نویسند و موضوع و سستینگ آثارشان را از کشور متبوع خودشان می‌گیرند، با ادبیات غرب از نزدیک تعامل دارند و ضمن حفظ ارتباط تنگاتنگ با کشور و فرهنگ‌شان، تغییرات آن را رصد می‌کنند. از این رو به این توفیق دست یافته‌اند تا طیف وسیعی از خوانندگان داخلی و خارجی را در اختیار داشته باشند. مهم‌ترین عامل موفقیت این نویسندگان را باید در نگاه بیرونی- درونی آنها از جامعه خود جست‌وجو کرد. بخشی از نویسندگان هندی-انگلیسی با برجسته‌سازی عجایب و غرایب، اسطوره‌ها و سنن فرهنگی خود به منظور تألیف کلیشه هند، تصاویری شگفت‌انگیز، دلخواه خواننده غیرهندی، از کشور خود به دست می‌دهند. گروهی دیگر به منظور پنهان ساختن چهره واقعی کشورشان و کسب اعتبار در غرب و تغییر ذهنیت گذشته از فقر و ادبار جامعه هندی، خود را به شخصیت‌های طبقه بالای متوسط شهری محدود می‌کنند و وقایع و معضلات زندگی آنها را دستور کار آثارشان خود قرار می‌دهند یا به مشکلات هویتی- فرهنگی هندیان مهاجر در کشور میزبان می‌پردازند. در حقیقت هیچ کدام از این دو دسته صورت اصیل هند امروز را به دست نمی‌دهند. انگشت‌شمار نویسندگانی هم هستند که تلاش می‌کنند چهره واقعی کشورشان را در گذار زمانگیر مدرنیسم منعکس کنند.

...ادیگا در این اثر، با سبکی شبه‌ناتورالیستی به قلب سیاهی و تیرگی‌های هند معاصر می‌رود، آن را عریان می‌کند و سرراست، بی‌پرده‌پوشی و بی‌ملاحظات وطن‌پرستانه معمول، سیمای بی‌عدالتی و فقر، شکست طبقاتی، آریستوکراسی و فساد آن را در جامعه‌ای که بر لبه کشتی به توفان نشسته ایستاده است، تصویر می‌کند. ببر سفید داستان زندگی نوکری است که از یک جانی تحت تعقیب به یکی از ستون‌های استوار کلانشهر بنگلور تبدیل شده است. درونمایه رمان حکایت قدیمی تضاد طبقاتی است. خدمتکاران تولازن تا فاصله را برآشفته و با قتل اربابش و به دست آوردن پولی هنگفت به جایگاه ارباب‌ها پیوسته است. نویسنده چهره هند پس از استعمار و دگردیسی آن را به زیبایی از وری سرگذشت همین راوی نشان می‌دهد. با خروج انگلیسی‌ها از این کشور هزاران کاست روزگار قدیم و تقدیرهای مختلف به دو کاست بزرگ فراقا و ثروتمندان و دو تقدیر خوردن و خورده شدن تقلیل یافته؛ جامعه‌ای که به شدت زخمی قحارت‌های گذشته استعمار است یا پسمانده‌های آن برای بازسازی خود وارونه عمل می‌کند. هر روز بر اشتقاق و عمق فاصله طبقاتی‌اش افزوده می‌شود. در حقیقت استعمار با تقویش نقش خود به گروه‌های قدرتمند، به حضور موذی‌اش ادامه داده است. اهمیت این کتاب و راز موفقیت آن را باید در چند نکته جست‌وجو کرد؛ نخست، تصاویری از واقعیت‌های تازه هند امروز، با ارائه جزئیات غنی از فساد منتشر در دستگاه پلیس و سیستم سیاسی، احزاب و انتخابات تا موفقیت گروه خدمتکاران دهلی و تاجر بنگلور. نکته دوم رویکرد شجاعانه نویسنده در تقدس‌زدایی از مقدسات کهن، اسطوره‌ها و خدایان

به دو کاست بزرگ فراقا و ثروتمندان و دو تقدیر

خوردن و خورده شدن تقلیل یافته؛ جامعه‌ای که به شدت زخمی قحارت‌های گذشته استعمار است یا پسمانده‌های آن برای بازسازی خود وارونه عمل می‌کند. هر روز بر اشتقاق و عمق فاصله طبقاتی‌اش افزوده می‌شود. در حقیقت استعمار با تقویش نقش خود به گروه‌های قدرتمند، به حضور موذی‌اش ادامه داده است. اهمیت این کتاب و راز موفقیت آن را باید در چند نکته جست‌وجو کرد؛ نخست، تصاویری از واقعیت‌های تازه هند امروز، با ارائه جزئیات غنی از فساد منتشر در دستگاه پلیس و سیستم سیاسی، احزاب و انتخابات تا موفقیت گروه خدمتکاران دهلی و تاجر بنگلور. نکته دوم رویکرد شجاعانه نویسنده در تقدس‌زدایی از مقدسات کهن، اسطوره‌ها و خدایان

## خلاصهٔ کتابفروشی

چرا کلاسیک‌ها را باید بخواند؟ اگر بایدی در کار است چرا کسی کلاسیک‌ها را پس نمی‌خواند؟ فرج بعد از شدت حالا یکی دو ماهی هست که توی قفسه نشسته و هیچ کس حالش را نمی‌پرسد. دستت بالایش آدم‌ها برمی‌دارند نگاهی بهش می‌اندازند و می‌گویند «آهان… این مومن کتابی بود که گلشنیری خیلی بهش رفرنس می‌داد؟» و بعد تو که مشتاقانه سسرت را تکان می‌دهی لبخندی می‌زندی و می‌گزارندش آن بالا؛ دوباره سر جای اولش.

عوضش کتاب‌های سلینجر آرام و قرار ندارند؛ فرنی و زویی یا ناتوردشت مدام می‌آیند و می‌روند. باقی آثار نویسندگان امریکا هم همین طور. سرشان شلوغ است. مدام بالا و پایین می‌شوند و ورق می‌خورند. اما ایتالیا بی‌نا ه. از جایشان تکان نمی‌خورند. همین جور نشسته‌اند توی قفسه، عصبانی با هم حرف می‌زنند و دست‌هایشان را

### نقدی بر رمان «ببر سفید» نوشته آرویند ادیگا

# هشت نامه از ظلمت و نور



«هندوستان دو کشور است در یک کشور. یکی

هر نامه لایه‌لایه از شخصیت بالارام و جامعه هند کنار زده می‌شود. بالارام از دهکده محل تولدش، فقر و بیماری مردمش، سلطه اربابان بر مرگ و زندگی اهالی، تجربه‌ها و خاطرات مدرسه، سنت‌ها و روابط پیدا و پنهان پیرامونش شروع می‌کند. بعد از مرگ پدر به شهر می‌رود، راندگی می‌یاد می‌گیرد در خانه اربابی استخدام می‌شود. به عنوان راننده شخصی پسر کوچک‌تر ارباب –آشوک- به دهلی می‌رود. کشف زندگی خصوصی و بیرونی اربابی، زد و بند آنها با احزاب در انتخابات و… چشمان او را به واقعیت‌های دیگری باز می‌کند. شبی همسر آشوک در حال مستی راندگی می‌کند و عابری را می‌کشد. با صلاححید اربابان، بالارام باید اقرارنامه ارتکاب جرم را امضا کند و به زندان برود. او یک روز سراسر کابوس را در اتاق مخصوص خدمتکاران می‌گذراند. اما ارباب بزرگ با تلمیع پلیس سروته

سفید است. ببر سفید شاخه‌ای از ببر بنگال (نماد حیوان ملی در هندوستان در افسانه‌های هندی حرامزاده خوانده می‌شود.

اعلان پلیس بالارام حوالی‌ی قاتل تحت تعقیب را این گونه معرفی می‌کند: سننین بین ۲۵– ۲۵ قد یک متر و ۶۲ لاغر و ریزنقش، و اما بالارام دهاتی ابله دوست‌داشتنی، پاک و معصوم که به آدم شهری شده مملو از هرزگی و شرارت و ذرالت تبدیل شده، یک شور ذاتی نیست. او معلول هیولای فقر، بی‌عدالتی و جاه‌طلبی است. بالارام شخصیتی چندوجهی دارد. درستکار و متقلب، آب زیرکاه و سادّه، معتقد و بی‌اعتقاد، ترسو و نترس، جسته از قفس و مانده در قفس وجدانی مذبذب، تقدیرگرا و تقدیرگریز، خشن و احساناتی (عاشق شعر و طلیعت). با زمزمه خطی از شعر اقبال (آنها برده می‌ماند چون از دیدن زیبایی‌های این جهان عاجزند.) می‌گوید: حتی وقتی بچه بودم زیبایی‌های جهان را می‌دیدم و در تقدیرم بود که برده مانم. (ص ۴۱)

نخستین تکه‌انه جدی در تصمیم بالارام وقتی اتفاق می‌افتد که با امضای اقرارنامه تصادف جرم زن اربابش را برعهده می‌گیرد و باید به جای او به زندان فرستاده شود. دردناک‌بی‌اعتنایی ارباب احساناتی به سرنوشت اوست. از سر گذراندن یک روز در کابوس تنهایی و وحشت کافی است تا نقشه قتل ارباب در سرش تخته ببندد. محرک بعدی بالارام فرو رفتن هرروزه ارباب در فساد شهر دهلی است. وقتی از امریکا برگشته بود، آدم پاکسی بود و از نظر او با ارباب بزرگ و برادرش فرق داشت. پرداختن به گروه خدمتکاران، گروه تعیین کننده و فراموش شده جامعه هند، از دیگر نقاط مثبت اثر و مبین نگاه دقیق جامعه‌شناختی نویسنده و ظرافت روانشناسی او در ساخت شخصیت اصلی رمان است.

به نظر بالارام قابل اعتماد بودن خدمتکارها اساسی کل اقتصاد هند است. ممکن است یک یا دو رویه از ارباب‌شان کش ببرند ولی هیچ وقت به یک میلیون دلار که جلوشی بگذارند، دست نمی‌زند. «هر روز چمدان‌های پر از پول زیادی در هند توسط راننده‌های تنها جا به جا می‌شود. آنها طوری تربیت شده‌اند که در برگی ابدی زندگی کنند و دلیل آن هم معلوم است یکی خانواده هندی و دیگری اسارت در قفس. هیچ کس حاضر نیست خانواده‌اش به دست ارباب‌ها مورد تجاوز و دست قتل‌جمعی شوند. مگر یک عده عجیب‌الخلقه و ذاتاً غمراه مثل ببر سفید.»(ص۱۵۸)

● ..... ➤ اله خسروی

بفروشد اما بعدش چه؟ مخصوصاً اگر کتاب، کتاب خوبی هم باشد. بعدش تو می‌مانی و یک جور بلاتکلیفی. وقتی می‌خواهی کتاب سفارش دهی نمی‌توانی سفراغ جنگ و صلح نروی ولی از آن طرف هم می‌دانی که آقای تلوستوی حالا‌حالاها بیخ ریش‌ت مانده است. انگار توی رودربایستی مانده‌ای. به خودت می‌گویی مگر می‌شود یک کتابخانه مرشد و مارگریتا بولگاکف را نداشته باشد ولی وقتی هر روز کرکره را که بالا می‌زنی چشم‌ت اول از همه به او می‌افتد و اینکه هیچ کس سرفارش را نمی‌گیرد. حالت را بد می‌کند. کتابفروش لباس‌فروش نیست که تمام حیات‌اش به همین جریان‌های مد بستگی داشته باشد. کتابفروش دلش می‌خواهد همه چیز در آهستگی و پیوستگی ابدی ادامه داشته باشد و آدم‌ها همیشه همه کتاب‌ها را بخوانند. آرزو کردن این روزها اگر بر جوانان عیب هم باشد، کتابفروش‌ها به این قاعده مستثنی هستند. کتابفروش‌ها به آرزوها رزنده‌اند. کلاً این جور آدم‌هایی‌اند.

● کووین اسكات/ ترجمه: امیرحسین خورشیدفر

## رمان جنایی جدید بنجامین بلک (جان بنویل) «مرثیه برای آوریل» زندگی آرام نویسنده نوآر

از جان بنویل (۱۹۴۵) نویسنده ایرلندی در ایران رمان «دریا» با ترجمه اسدالله امرایی ترجمه شده است. این رمان جایزه من‌بوکر را برای بنویل به همراه داشت. اما بنویل با اسم مستعار بنجامین بلک یکی از معروف‌ترین جنایی‌نویس‌های امروز بریتانیاست. در این گزارش کوتاه بنویل رمان جدیدش، «مرثیه برای آوریل»، را معرفی می‌کند و متشاه ریشه‌های جهان سیاه رمان‌هایش را فضای زندگی مردم ایرلند در دهه‌های میانی قرن بیستم معرفی می‌کند. آوریل لاتیمر دکتر جوانی است که در یک بیمارستان کار می‌کند. بعد از یک غیبت دوهفته‌ای از جمع خانواده و دوستان، همه متقاعد می‌شوند او ناپدید شده.کیورک قهرمان اصلی رمان‌های جنایی بنویل متخصص ناتوبیولوژی در همان بیمارستان است. لاتیمرها خانواده سرشناسی در دUBLIN هستند و به همین خاطر بعد از آنکه تحقیقات اولیه انجام می‌دهد کمتر میلی به کشف بلایی که بر سر دخترش آمده نشان می‌دهند. می‌ترسند اعتبار خانواده از دست برود. از طرفی آوریل نزدیک‌ترین دوست فیسی تنها دختر کیورک است. کیورک دخترش را بعد از تولد پیش یکی از خوشاوندان رها کرده و ۱۹ سال بعد سراغش آمده، بنابراین احساس می‌کند کشف راز آوریل جبران گناهی است که در حق دخترش مرتکب شده. در فضای تیره و مه‌گون دUBLIN رازهای تلخ شخصیت‌های مختلف داستان آشکار می‌شود. بنویل داستان تلخ خود را به فرجامی غریبال پیش‌بینی می‌رساند.

● ● ●

در دUBLIN مدرن امروز جان بنویل یا در باغش مشغول است یا وقتش را صرف نواش می‌کند، دUBLIN از شهر تباهی، آلودگی و قتل که او سری داستان‌های جنایی‌اش با حضور آسیب‌شناس تنها تصویر می‌کند، واقعاً دور است. در آخرین رمان بنویل، «مرثیه برای آوریل»، دختر جوانی که به بی‌پروایی مشهور است ناپدید می‌شود. خانواده و دوستانش هفته‌هاست که خبری از او نشنیده‌اند و مه غلیظی دUBLIN دهه ۵۰ را پس برده‌ای تیره و وهم‌آور پوشانده است. بنویل با نام مستعار بنجامین بلک دUBLIN دهه‌های میانی قرن بیستم را به عنوان شهری ایده‌آل برای نوشتن داستان‌های نوآر توصیف می‌کند: «جامعه ایرلند در گذشته یک جامعه بسته بود؛ خیلی شبیه اروپای شرقی تحت استیلای کمونیسم. آنها حزب کمونیست را داشتند و ما کلیسای کاتولیک را. اینها هر دو کنترل مشابهی را روی تمام سطوح زندگی ما اعمال می‌کردند. زمانه هولناکی بود ولی طبق معمول تا وقتی سرنیامد، شددت هولناکی‌اش را نهمیدیم. همه آن مه، دود سیگار و رازهای تاریک و عمیق؛ زمانه تاریکی بود اما در عین حال حقیقتاً سحرآمیز بود.»

**مواجهه با رسوایی**

بنویل می‌گوید: «البته بعضی چیزها هیچ وقت عوض نمی‌شود، ما باید حقایق ناخوشایندی را بپذیریم. در سال ۱۹۹۲ فاش شد که سراسقف بسیار معروف، یک معشوقه آمریکایی دارد و از آن بدتر تمایلاتی متعارف. بعد از تصفیه حساب با آن زن شد شکست و رسوایی‌ها یکی پس از دیگری بیرون ریخت. از آن پس ما مدام در شبیور بی‌اعتباری ملی‌مان دیدیم. فهمیدیم که دیگر نمی‌توانیم (با خیال راحت) درباره آلمانی‌ها بگوییم «چطور چنین چیزی آنجا اتفاق افتاد؟» چیزی که ما داشتیم هولوکاست نبود اما رفتار مشابهی بود. ما می‌دانستیم که اوضاع چطور پیش می‌رود، می‌دانستیم که سواستفاده از کودکان چه معنای‌ای دارد، می‌دانستیم که رفتار سبانه با زنان یعنی چه و هیچ کاری برای حل این مشکلات نمی‌کردیم. آخر ما باید با آگاهی‌های رمان کیورک از بسیاری جنبه‌ها زمانه وحشتناک زندگی‌اش را معنی

می‌کند. در «مرثیه برای آوریل» ما برای اولین بار وقتی کیورک از مرکز ترک الککل مرخص می‌شود با او مواجه می‌شویم. بعد از یک دوره باده‌پرستی شش ماه حالش بهتر شده. کیورک مردی است با رازهای تاریک و ژرف در گذشته‌اش که هنوز راهی برای خلاصی از آنها پیدا نکرده است. بنویل که در کسفورد متولد شده، می‌گوید: «ما در ایرلند خیلی الکی نداریم اما بسیاری در نوشیدن افراط می‌کنند. کیورک سوابق سیاهی در گذشته دارد، مثلاً وقتی همسرش می‌میرد، دختر خردسالش را به برادرزش می‌سپارد تا به عنوان فرزند خودش از او نگهداری کند، و تا وقتی دخترش ۱۹ساله می‌شود حقیقت را آشکار نمی‌کند. این

راز، گناه سنگینی بر دوش کیورک است. او سخت خودخواه است. کیورک ماجراهای زیادی را از سر گذرانده است. این سومین داستان اوست و حالا من مشغول نوشتن چهارمی هستم. او مرد قوی و آسوده‌ای است اما در عین حال همیشه توی دردرس است. کیورک یتیم است و در کودکی‌اش خلئی احساس می‌کند. او یک مرد زن‌مرده است. همسرش حین زایمان تنها فرزندنش از دنیا رفته. نمی‌داند خاستگانش در گذشته کجاست که حالا از دست رفته. دلیل کنجکاو و فضولی

سبری‌ناپذیرش چیست. او دوست دارد در مورد مردم و رازهایشان بداند. من عاشق چیدن پلات این جور داستان‌ها هستم. آنها مرا سرگرم می‌کنند. نوعی لذت کودکانه در چیدن یک معما وجود دارد. امیدوارم این معما مشارکت خواننده‌ها را هم برانگیزد. من همیشه‌ام به کار بردن کلمه الهام (برای توصیف نوشتن) خجالت می‌کنم.» ناپدید شدن آوریل لاتیمر دختر دوست نزدکش به کیورک انگیزه‌ای می‌دهد تا به جای وابستگی به الککل ذهنش به زندگی دیگران معطوف شود.

**گمشده در حرکت**

بنویل می‌گوید: «آوریل لاتیمر به مهرناپذیر بودن معروف است که البته برای یک دختر در دهه ۵۰ دUBLIN صفت معمولی است. شما نباید کار خاصی انجام می‌دادید تا برجسب وحشی بودن می‌خوردید. آوریل شخصیت جالبی است چون داستان با او گسترش پیدا می‌کند. همه درباره او حرف می‌زنند؛ درباره گم شدنش و اینکه چه بلایی سرش آمده. کیورک آسیب‌شناس و دوستش بازرس هاکت شروع به بازجویی می‌کنند و در مسیر جست‌وجویشان بسیاری از رازهای خانواده لاتیمر افشا می‌شود. به نظرم واقعاً جالب بود که یک شخصیت را در تمام طول داستان احضار کنید بدون اینکه واقعاً حرکتی از او سر بزنند.»

بنویل در سال ۲۰۰۵ برای رمان «دریا» برنده جایزه من‌بوکر شد. همچنین در سال ۲۰۰۷ هم نامزد این جایزه بود. او هم‌اکنون مشغول کار روی قسمت بعدی سری رمان‌هایی‌است که نام نویسنده‌شان بنجامین بلک است. بنویل می‌گوید: «من از گرفتن جایزه بوکر احساس لذتی کودکانه داشتم مثل اینکه بزرگ‌ترین اسباب‌بازی توی مغازه را برای کریسمس به من داده باشند. آدم باید خیلی تهی‌مغز باشد که جایزه گرفتن را جدی بگیرد ولی خوب جایزه‌ها روی فروش تاثیر می‌گذارند و ناشرها را خوشحال می‌کنند. کلاً چیزهای خوبی هستند. من جایزه‌ها را مسخره نمی‌کنم چون برای بازار و البته برای ادبیات واقعاً مفیدند.»

او درباره زمان و مکان رمان‌هایش می‌گوید: «من خیلی پیرم برای اینکه رمان‌هایم در دوران معاصر اتفاق بیفتند. من درباره زندگی معاصر به اندازه کافی نمی‌دانم. به سنی رسیدهام که باید کارهایی را دوباره مرور کنم. در باقم وقت می‌گذرانم و با نوام باری می‌کنم. نوشتن درباره جهان معاصر را به نویسندگان جوان‌تر می‌سپارم.»

**منبع** ..... 1-Weekend review - Gulf news/Aug 2010

